

یزدگرد: آخرین شه‌ریار ن‌گون بخت ساسانی
از شاهنامه ی فردوسی (۵)
تنظیم از دکتر عباس احمدی

پس از مرگ خسرو پرویز، پادشاه نیرومند ساسانی، چند شاه هر یک به مدت کوتاهی بر ایران فرمان می‌راندند. پس از این شاهان، نوبت به یزدگرد می‌رسد که شانزده سال با آیین نیکو و داد و دهش بر ایران پادشاهی می‌کند. در شانزدهمین سال پادشاهی یزدگرد، عمر، خلیفه ی اعراب، سعد وقاص را با سپاه زیادی برای جنگ با یزدگرد به ایران می‌فرستد. یزدگرد ارتش ایران را به فرماندهی رستم پسر هرمزد به مقابله ی اعراب می‌فرستد. رستم در جنگ کشته می‌شود و سپاهیان ایران به سوی بغداد عقب‌نشینی می‌کنند. اینک دنباله ی داستان یزدگرد و رای زدن او با ایرانیان را با هم می‌خوانیم.

رای زدن یزدگرد با ایرانیان

یزدگرد، شاهنشاه ایران، با بزرگان و موبدان و خردمندان انجمن می‌کند تا با آن‌ها در باره ی جنگ با اعراب مشورت کند.

بیامد شهنشاه با فر، به گاه	به سر بر نهاد، آن کیانی کلاه
یکی انجمن کرد با بخردان	بزرگان و بیدار دل موبدان

یزدگرد به موبدان می‌گوید: فرخزاد، پسر هرمزد و برادر رستم، به من می‌گوید که به آمل و ساری بروم و لشکر زیادی گرد بیاورم و سپس برگردم و با قوای تازه نفس به اعراب حمله کنم. «

فرخزاد گوید که با انجمن	گذرکن بر پیشه ی نارون
به آمل پرستندگان تواند	به ساری همه بندگان تواند
چو لشکر فراوان بود باز گرد	به مردم توان کرد جنگ و نبرد

«اما نظر من چیز دیگری است. من می‌خواهم که به خراسان بروم، زیرا در آن‌جا، لشکر زیادی وجود دارد که همه پهلوان و نام‌آورند. خاقان چین و بزرگان ترکان نیز با من دوست هستند و به من یاری خواهند داد. برای آن‌که دوستی خود را با آن‌ها بیشتر کنم، دختر فغفور چین را به زنی خواهم گرفت. سپس سپاه زیادی از ایرانیان و تورانیان و ترکان گرد خواهم آورد و به اعراب حمله خواهم کرد.»

همان به که سوی خراسان شویم	ز پیکار دشمن، تن آسان شویم
کز آن سو فراوان مرا لشکر است	همه پهلوانان کند آور است
بزرگان ترکان و خاقان چین	بیایند و بر ما کنند آفرین
بر آن دوستی نیز پیشی کنیم	ابا دخت فغفور، خویشی کنیم

موبدان و بزرگان انجمن بر شاه آفرین می گویند و نظر او را تایید می نمایند:

بزرگان برو خواندند آفرین
که اینست آیین شاهان دین
نگه کن کنون تا چه فرمان دهی
چه خواهی و بر ما چه پیمان دهی

رفتن یزدگرد به سوی خراسان

یزدگرد، آن شب را در بغداد می ماند و صبح روز بعد برای سفر به خراسان آماده می شود.

بیود آن شب و بامداد پگاه
گرانمایگان بر گرفتند راه
ز بغداد راه خراسان گرفت
همه رنج ها بر تن آسان گرفت
چنین رفت با ناله و درد شاه
سپهبد به پیش اندرون با سپاه

یزدگرد منزل به منزل، از بغداد به شهر ری (واقع در استان تهران فعلی) و از آن جا به سوی شهرگرگان (واقع در استان گلستان) می رود.

چو منزل به منزل بیامد به «ری»
بر آسود یک چند با رود و می
ز «ری» سوی گرگان بر آمد چو باد
همی بود یک چند ناشاد، شاد

نامه ی یزدگرد به ماهوی سوری

یزدگرد در گرگان، پیش از رفتن به شهر مرو، نامه ای به ماهوی سوری، فرمانده ی مرزبانان آن شهر، می نویسد و در آن نامه چنین می گوید:
«رستم، ارتشید سپاه ایران، به دست عرب بی سرو و پایبی به نام سعد وقاص کشته شده است و ما احتیاج به قوای کمکی داریم. من برای همین منظور به سوی مرو می آیم. تو، لشکرو سپاهیانت را آماده جنگ کن:»

یکی نامه بنوشت با درد و خشم
ز رستم کجا کشته شد روز جنگ
پر از آرزو، دل، پر از آب، چشم
ز تیمار بر ما جهان گشت تنگ
به دست یکی سعد وقاص نام
تو با لشکرت رزم را ساز کن
نه بوم و نه راد و نه دانش نه کام
سپه را، برین بر، هم آواز کن

یزدگرد این نامه را به دست یکی از سربازان خود می دهد تا به مرو ببرد و به دست ماهوی سوری برساند. سپس، یزدگرد نامه ی دیگری به مرزبانان شهر توس واقع در استان خراسان می نویسد و در آن نامه چنین می گوید:

«حتما می دانید که به علت اختر بد، چه بلایی به سر ما آمده است. چه بسیار گنج و گوهر که غارت شده است و چه بسیار پهلوانان و جنگجویان که به خاک و خون غلتیده اند. سرنوشت چنین بوده است که از این اعراب نادان و بی شرم، از این مارخوران اهریمن چهره، از این کلاغ های

زشت و بی دانش، به پادشاهی ایرانزمین گزند وارد شود. این تازیان بی نام و نژاد همه گیتی را بر باد خواهند داد»: «

یکی نامه بنوشت دیگر به توس	پر از خون دل، روی چون سندروس
همانا که آمد شما را خبر	که ما را چه آمد ز اختر به سر
ازین مارخوار اهرمن چهرگان	ز دانایی و شرم بی بهرگان
نه گنج و نه تخت و نه نام و نژاد	همه داد خواهند گیتی به باد
بسی گنج و گوهر پراکنده شد	بسی سر به خاک اندر آکنده شد
چنین گشت پرگار چرخ بلند	که آید بدین پادشاهی گزند
ازین زاغاساران نه آب و نه رنگ	نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

یزدگرد، نامه اش را چنین ادامه می دهد:

«انوشیروان، در خواب دیده بود که از عربستان، صدهزار عرب، مانند شترهای مست و افسار پاره کرده، از ارون رود (=شط العرب) می گذرند و به ایران حمله می کنند. او در خواب دیده بود که کنگره ی ایوان شاهان خراب می شود و آتش در آتشکده ها خاموش می گردد و جشن نوروز و جشن سده از رونق می افتد. اکنون خواب انوشیروان به حقیقت پیوسته است و بخت از ما برگشته است.»

انوشیروان دیده بد این به خواب	کزین تخت بپراکند رنگ و تاب
چنان دید کز تازیان صد هزار	هیونان مست و گسسته مهار
گذریافتندی به ارون رود	به چرخ زحل برشدی تیره دود
به ایران و بابل زکشت و درود	نماندی خود از بوم و بر تار و پود
هم آتش بمردی به آتشکده	شدی تیره نوروز و جشن سده
از ایوان شاه جهان، کنگره	فتادی به میدان او، یکسره
کنون خواب را پاسخ آمد پدید	ز ما بخت گردون بخواهد کشید

یزدگرد، نامه اش را چنین ادامه می دهد:

«اگر این اعراب پیروز شوند، ارجمندان، خوار خواهند شد و فرومایگان جای آن ها را خواهند گرفت. بدی در جهان پراکنده خواهد شد و رسم نیکی از جهان بر خواهد افتاد. به هر کشوری، ستمکاره ای حکومت خواهد کرد و شب تیره بر روز روشن پیروز خواهد گردید.»

شود خوار هرکس که بود ارجمند	فرومایه را بخت گردد بلند
پراکنده گردد بدی در جهان	گزند آشکارا و خوبی نهان
به هر کشوری در، ستمکاره ای	پدید آید و زشت و پتیاره ای
نشان شب تیره آید پدید	همی روشنایی نخواهد برید

یزدگرد، نامه اش را با سطور زیر به پایان می رساند:

« اکنون ما با راهنمایی های پهلوانان و بزرگان سپاه، به سوی خراسان خواهیم آمد تا ببینیم که

گردش روزگار چه بازی خواهد کرد»:

بر مرزبانان پرخاش جوی
چه گوید بدین رای ناستوار

به سوی خراسان نهادیم روی
ببینیم تا گردش روزگار

یزدگرد این نامه را به دست یکی از سربازان خود می دهد تا به توس ببرد و خود آماده می شود تا به سوی خراسان حرکت کند.

دنباله ی داستان یزدگرد و رفتن او به خراسان رادر شماره ی آینده با هم خواهیم خواند.

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

Web site: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>

File: yazd05.vnf

